

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۲۷۲ - ۲۵۱

## مولفه‌های اندیشه سیاسی خواجه نظام الملک و تاثیر آن از مبانی فکری ایرانشهری

زهرة علوی دقیق<sup>۱</sup>

محمد سپهری<sup>۲</sup>

مهروز بهروزی<sup>۳</sup>

### چکیده

اندیشه هر ملتی در طول تاریخ شکل می‌گیرد و در این مسیر از بسیاری از پدیده‌ها تأثیر می‌پذیرد. نسل‌ها، شخصیت‌ها، حکومت‌ها و همه و همه به عنوان سازنده اندیشه‌ها در پیدایش رشد و بازوال یا افول اندیشه‌ها مؤثر واقع می‌شوند؛ به همین جهت اندیشه هر ملتی مجموعه‌ای ترکیبی و ساخته از اجزا و عناصر بی‌شمار است. خواجه نظام الملک یکی از وزراء مهم و تاثیرگذار در مناسبات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی دولت سلجوقیان است که نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در دستگاه دیوانسالاری آن دولت بر عهده داشت. بررسی سیاست‌نامه خواجه نشان می‌دهد که اندیشه سیاسی وی بشدت متأثر از مبانی فکری ایرانشهری است. سوال محوری پژوهش حاضر آن است که اندیشه سیاسی خواجه نظام الملک در بردارنده چه مولفه‌های است؟ فرضیه مطرح شده این است که حاکم و نوع حکومت مهمترین شاخص‌های اندیشه‌های سیاسی خواجه می‌باشد. نوشتار پیش روی با استناد به منابع کتابخانه و روش توصیفی - تحلیلی سامان یافته است.

### واژگان کلیدی

خواجه نظام الملک، اندیشه سیاسی، ایرانشهر، سلطنت.

۱. دانشجوی دکتری گروه تاریخ و باستان‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: alavizohree769@gmail.com

۲. استاد گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: Sephran55@gmail.com

۳. استادیار گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: mehrnaz\_behroozi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۴/۲ پذیرش نهایی: ۱۴۰۲/۶/۲۸

## طرح مسأله

بنیان هستی و زندگی انسان، با حیات اجتماعی و نظم و سامان امور نسبت حقیقی و وجودی دارد؛ و از جانب دیگر، تحقق و تحصیل انتظام و انسجام زندگی، با حکومت و حکمرانی و قدرت و سیاست مرتبط است. به تعبیر بهتر، انسان و زندگی و جامعه، با تفکر و تدبیر از یک طرف، نهادهای قدرت و سیاست و اجتماع، از طرف دیگر، مناسبت و موافقت دارند؛ نیرومندی زندگی و جوامع و حاکمیت‌ها، از نیرومندی و قوت تفکر و اندیشه و تدبیر ناشی می‌شود؛ و برعکس، اندیشه‌ها و فکرها و تدبیرها، با قدرت نظام و ملک و ملوک و انتظام امور اجتماعی، نیرو می‌گیرند و قوی می‌شوند. مثال و مصداق بارز این قاعده و اصل در تاریخ سلسله‌ها و دودمان‌ها و نسل‌های حاکم فراوان دیده شده است؛ یعنی، همواره در طول تاریخ و زمان زندگی انسان و جوامع بشری، قوت تبار تفکر، با قدرت تبار و خاندان حاکم «دودمان» و سلسله پادشاهان و حاکمان، نسبت مستقیم داشته است. در این راستا نقش خواجه نظام‌الملک در تاریخ و تبار تفکر و قدرت و سلطنت با این دیدگاه و از این منظر، شاید، بهتر بتوان مورد مطالعه و بررسی و تحلیل قرار داد. در واقع، نیرومندی تفکر و اندیشه و تدبیر نظام‌الملک، با قدرت سلجوقیان و وسعت و دامنه و درازی حکومت آنان از یک طرف، و امکان و امتداد اندیشه‌ورزی و سیاست‌گذاری خواجه از سوی دیگر، به هم وابسته و پیوسته بوده است. سلجوقیان از اندیشه و تدبیر نظام‌الملک، نیرومند شدند، و نظام‌الملک، از امکانات و قدرت آنان، عرصه و میدان تفکر و تدبیر و فعالیت پیدا کرد.

خواجه نظام‌الملک، یک شخص معمولی و عادی نبود، او خود محقق و اهل تفکر و تدبیر، و نیز، حامی و پشتیبان، اهل فکر و علم و هنر بوده است. مضاف بر آنچه از خصایص خواجه نظام‌الملک گفته شد، بنیانگذاری و تبار نهادی وی در دانشگاه و مدارس نظامیه، عامل دیگری را نقش‌آفرینی وی در تاریخ تفکر است. فهم و درک و مطالعه و بررسی دوران و عصر خواجه، از جمله عوامل اصلی، ادراک چگونگی نقش‌آفرینی او است؛ دوران خواجه، دوران دگرگونی و به هم آمیختگی اندیشه‌ها و نهادهای اجتماعی و سیاسی

بوده است؛ ظهور عنصر ایرانی در قدرت و حاکمیت، که از ابتدای خلافت عباسیان آغاز شده بود، با تجدید حیات تدریجی نهادهای سیاسی ایرانی تحت حمایت، سامانیان و غزنویان و سلجوقیان، استمرار یافت. گویی، این دوران میدان سنجش اندیشه‌ها و تدبیرها، در حوادث و اوضاع و احوال، سیاسی و اجتماعی و عبرت از تاریخ بوده است؛ در درون تفکر اسلامی و گفتمان فرهنگ و تمدن دینی، اندیشه ایرانی و قدرت سلسله‌های نشأت گرفته از عناصر ایرانی، با روند تکاملی و فرهنگی، نه نزاع عقیدتی و مذهبی، راه خود را گشوده و پیش رفته است، یعنی، دو عنصر، جهت گیری به سمت تفکر اسلامی و عنصر ایرانی، با هم عجین و آمیخته شدند؛ خواجه نظام الملک، در چنین دورانی اثرگذاری و تبارمندی فکری و عملی داشته است. بر اساس آنچه بیان گردید، نوشتار پیش روی، به دنبال تبیین مؤلفه های سیاسی اندیشه خواجه نظام الملک در ساحت قدرت سلاجقه بزرگ می باشد.

### روش نظریه پردازی خواجه نظام الملک

خواجه نظام الملک هم از جهت انتخاب نهادهای سیاسی که موضوع اصلی آثار او قرار گرفته و هم از حیث نوع برداشتی که از این گونه نهادها دارد از نویسندگان رساله های سیاسی پیش از خود و معاصرش کاملاً ممتاز است. روش نظام الملک و تلفی او از مسائل سیاسی از هم جدا نیست.

روش وی روش تاریخی است بدین سبب که خواجه برای اثبات درستی هر مطالبی که مطرح می کند، به سنت یا واقعیات تاریخی متوسل می شود البته تنها استناد به تاریخ نیست که این روش را تاریخی جلوه می دهد. اندرزهای سیاسی که خواجه به منظور راهنمایی در آیین کشور داری می دهد در حقیقت تعمیم های استقرایی ناشی از بررسی تاریخی است و از سوی دیگر نتیجه گیریهای خواجه محصول تجارب شخصی او در زمینه سیاست عملی و دستاورد مشاهده او از اوضاع و احوال موجود است.

خواجه در کتاب وصابا بیان می کند که هیچ امری در عالم حادث نشده که بارها واقع نگشته باشد. چون خواننده و دانسته یا شنیده بود که خاتمه فلان کار به کجا خواهد رسید. هر آینه چون کاری مثل آن پیش آید، بداند که عاقبت آن چگونه خواهد بود. در

واقع خواجه به تکرار تاریخ قائل است اما بجای آنکه از گذشته به حال برسد راه معکوسی را پیش می‌گیرد و ابتدا از مشاهده اوضاع واحوال پیرامون خودش به نتایج دست می‌یابد و آنگاه آن نتایج را به گذشته باز می‌تاباند. تاریخ نزد خواجه حلال مشکلات نیست بلکه گواه و مزید راه حل‌های از پیش انگاشته است. بهر حال جرم نگرش خواجه نظام الملک به مسائل سیاسی آمیزی از روش تاریخی و شیوه مشاهده اوست. هر چند او در پیروی از روش تاریخی چندان موفق نبوده اما باز هم در مقیاس با مولفان سیاسی پیش از خود و هم عصر خویش تاریخ اندیشانه ترین ذهن را دارد (شریف، همان: ۲/۲۲۴)

البته غرض خواجه در تالیف کتاب تاریخی نبوده و بیش از همه او به تقریر جنبه عبرت و طی نمودن راه سیاست کشور داری توجه داشته است و وزیر سلطان بوده که مورخ از اینرو اغلاط تاریخی او را نیز باید محصول و نتیجه همین مسأله دانست. علاوه بر این چون بازار تعصب در آن ایام رواج داشته نظام الملک نیز خودش هم از این قید نتوانسته فارغ باشد. (راوندی، ۱۳۷۴: ۸/۳۳۷)

در مجموع برداشت خاص خواجه نظام الملک طوسی از تاریخ به نوعی با هدف خواجه در پرداختن یک نظریه سیاسی خاص سازگاری داشته است. قصد او نظریه پردازی در باره آن نهادهایی است که با اصول و مسائلشان به صورت یک تشکیلات سیاسی واقعی عمدتاً متکی به سلطنت و وزارت تحول یافته اند و می‌خواهد با پیشنهاد اصلاحات عملی آنها را به کمال ممکن نزدیک سازد. او از تاریخ گذشته و معاصر بهره فراوانی گرفته تا نظریات خود را واقعیتی تاریخی بنماید. نهادهای سیاسی که خواجه از آنها سخن می‌گوید در زندگی با مردم آن زمان پایگاه خاصی داشته است و بیشتر این نهادها قبل از اینکه مورد اقتباس پادشاهان سلجوقی قرار گیرند و بصورت مبانی نظری در آثار خواجه به رشته تحریر در آیند از قدیم الایام وجود داشته و از جمله نهادهایی است که از ایرانیان باستان به یادگار مانده و هر چند پس از اسلام به جرج و تعدیل آن پرداخته اند لیکن ویژگی اصیل ایرانی آنها پابرجا مانده و به نوبه خود برآرا، سیاسی نظریه پردازان همچون خواجه تأثیر خود را گذاشته. (شریف، همان: ۲/۲۲۵).

### نهاد سیاسی و نهاد مذهبی در عصر سلجوقیان

از زمانیکه خلافت عباسی به عنوان یک نهاد سیاسی اسلام فرو پاشید، گام های زیادی برای بازسازی وحدت اسلامی از نظر سیاسی و مذهبی برداشته شد. امپراطوری ترکان سلجوقی با ایجاد نوع جدیدی از دولت اسلامی سعی در زدودن تشنج میان تئوری و عمل نمودند. خلافت عباسی نهادی بود که ظاهراً بر جهان اسلام خلافت داشت و مسلط بر امور معنوی مسلمین بود. سلجوقیان با راهنمایی نظریه پردازان حاکمیت خود همچون نظام الملک نهاد خلافت را نگه داشت تا ناظر بر امور معنوی باشد و برای اینکه از قدرت نظامی آنها کاسته نشود اجازه ندادند تا خلافت در امور مربوط به مسایل دنیایی دخالت داشته باشد. بدین ترتیب سلطان نماینده نهاد عباسی و خلیفه نماینده نهاد مذهبی به شمار می رفت. (کلوزنز، ۱۳۶۳: ۱۰-۱۱).

از اینرو ظهور ترکان سلجوقی مقارن با ضعف خلافت به عنوان نهاد سیاسی بود و نفوذ آنان در دربار خلافت عباسی چنان پیش رفت که بر مقام خلافت مستولی شدند و بالای منابر بعنوان آنها خطبه خوانده می شد و نام پادشاهان سلجوقی بر روی درهم و دینار نقش گردید. (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۳۹۴)

البته سلاطین سلجوقی برای استحکام موقعیت خود مجبور به شناسایی رسمی خویش از ناحیه خلیفه بودند لذا سلاطین و امرای مستقل مربوطه ظاهراً از خلیفه اطاعت می کردند و خود را دست نشانده او می خواندند با اینکه همه نوع قدرت داشتند از خلیفه بغداد لوا و خلعت می خواستند (زیدان، ۱۳۳۳: ۱۵۶-۱۵۷)). همچنان که سلطان ملکشاه سلجوقی از باب مثال به دارالسلام بغداد رفته و پس از ستاندن خانم خلیفه و پوسیدن آن خلیفه سلطان را خلعت می پوشاند و سلطان ملکشاه خوشحال از دارالخلیفه خارج می شد (خواندمیر، بیتا: ۱۵۶-۱۵۷).

بدین صورت خلیفه با خلعت دادن به وزیر یا سلطان به نوعی به قدرت نمایی می پرداخته است. با این همه نهاد سیاسی در عمل، نهاد مذهبی را تحت نفوذ خود در آورده بود و در دوران سلجوقیان تا تجزیه امپراطوری مذکور، خلیفه به عنوان نهاد مذهب از قدرت دنیوی محروم گردیده بود. به تدریج امور مذهبی نیز تحت نظارت عمومی وزیر

سلطان در آمده بود و تا آنجا که ممکن بود سلسله مراتب مذهبی در چهارچوب نهاد سیاست یعنی دولت تنظیم شده بود. القاب سلاطین سلجوقیان بزرگ که دال بر همکاری سلطنت و خلافت بود من غیر مستقیم نشانگر موقعیت بالای سلطان و مرتبه والای او بوده است. سلطان از طریق پیوندهای زناشویی و یا تعیین وزرای خلیفه، بر او اعمال نفوذ می کرد. با این همه البته کمتر اتفاق می افتاد که سلطان سلجوقی در عزل و نصب خلیفه هم دخالت کند و خلفاء همچون زمان آل بویه به دلخواه عزل و نصب نمی شدند و از طرف دیگر شاهد قداست مقام خلیفه نیز در دوران سلجوقیان و حتی افزایش آن می باشیم (کلوزنز، همان: ۱۷).

### منشاء قدرت در مانیفست سیاسی نظام الملک

نظام الملک در اوضاع و احوالی که نهاد خلافت رو به ضعف رفته و نهاد سلطنت در حال تحول بوده و نسبت به نهاد اخیر تفوق یافته بود، به بررسی این نهاد پرداخته و نظریه سیاسی او گویای مرحله خاصی از تحول کشورداری اسلامی که سلطنت مشخصه آن است می باشد. نخستین نکته با اهمیت در نحوه ارائه نهاد سلطنت به وسیله او این است که زیرکانه به خلیفه به عنوان رأس اجتماع اسلامی اشاره ای نمی کند و از روابط شرعی میان فرمانروای سلجوقی و خلیفه عباسی سخنی نمی گوید. او برای شاه سلجوقی هم به ندرت عنوان سلطان را به کار می برد و اصطلاح امپراطوری را در هیچ جای نوشته اش به کار نگرفته است؛ چرا که هر دو اصطلاح بوسیله فقها از قانون شرع گرفته شده تا سلطه قانونی خلیفه بر امیر را نشان دهد، در عوض خواجه فرمانروا را عموماً پادشاه می خواند. چون هدف خواجه استقلال بخشیدن به پادشاه سلجوقی در برابر خلیفه وقت بود. پرهیز خواجه از ورود به بحث حقوقی یا سیاسی در باب روابط خلیفه و پادشاه بخاطر این بود که پادشاه را از تعدی نظریاتی که مدافع قدرت خلیفه بود مصون بدارد. ظاهراً خواجه از آغاز کار فرض مسلم خود را بر این پایه قرار داده که منبع اصلی که شاه در نظر با عمل قدرتش را از آن کسب می کند نهاد خلافت نیست. بلکه پادشاه حق حکومت بر اتباع خود را به موجب تأییدات الهی بدست می آورد. چیزی که امروزه می توان آن را نظریه حق الهی سلطنت خواند (شریف، همان: ۲۲۸/۲).

در این باب خواجه در فصل اول سیاستنامه تحت عنوان اندر احوال مردم و گردش روزگار و مدح خداوند عالم (ملکشاه سلجرتی) بیان می کند: «ایزد تعالی در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند، و او را به هنرهای پادشاهانه و ستوده آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان را بدو باز بندد، و در فساد و آشوب و فتنه را بدو بسته گرداند، تا مردم اندر عدل او روزگار می گذرانند و آمن همی باشند و بقای دولت همی خواهند» (نظام الملک، ۱۳۴۰: ۵).

این نظریه راجع به پادشاهی به روشنی متأثر از عقاید و آراء ایرانیان پیش از اسلام راجع به حکومت است هرچند که به میت مناسب اسلامی آراسته شده است (عنایت، ۱۳۶۵: ۳۵). و این از بهترین مشخصات اندیشه سیاسی خواجه نظام الملک است که سعی نموده به نظریه ایرانی سلطنت در دوران قبل از اسلام و کوشش در جمع آن با خلافت، توجه کند. بسیاری از اساسی ترین داستانهای سیاستنامه که اندیشه سیاسی خواجه از خلال آنها مطرح شده به پادشاهان ایران باستان مربوط می شود که داستان های مربوط به بهران گور، انوشیروان عادل افریدون، اردشیر و غیره از آن جمله اند. البته غرض اصلی خواجه این است که خلافت را از ارجاع به صدر اسلام دور کند و شیوه حکومتی سلطنت در ایران باستان را به مثابه یگانه الگوی قدرت سیاسی به خلافت القاء کند (طباطبایی، همان: ۲۴-۲۵).

از طرفی خواجه نظام با بیان حق الهی پادشاهی، اساس استبداد را تشدید می کند. این خداست که سلطان را بر می گزیند نه مردم، رأی آنان اصلا و ابدا در کار پادشاهی پادشاه مداخلیتی ندارد. همینطور خداست که او را به هنرهای پادشاهانه آراسته می گرداند لذا به کسب علم و فراگیری این حکومت نیازی ندارد از اینروست که فردی همچون سلطان سنجر سلجوقی بی آنکه سواد خواندن و نوشتن داشته باشد با اتکاء بر این که خدایش او را به پادشاهی برگزیده است می تواند چهل سال بر مسند قدرت تکیه کند و هر کار که می خواهد انجام دهد و هر فرمانی که لازم می داند صادر کند و کسی نیز قدرت و جرئت اعتراض و نافرمانی را نداشته باشد (حلی، ۱۳۷۲: ۲۱۷-۲۱۸).

خواجه نظام الملک پس از ادای توضیح در باب چگونگی انتصاب پادشاه به بحث

پیرامون وظایف او می پردازد. وظیفه اصلی شاه در اجتماع برقراری نظم به جای آشفتگی و ایجاد صلح و عدالت است. وی در این رابطه بیان می کند: «و چون - والعیاذ بالله - از بندگان عصبانی و استخفافی بر شریعت و با تقصیری اندر اطاعت و فرمانهای حق تعالی پدیدار آید و خواهد که بدیشان عقوبت رساند و پاداش کردار ایشان، ایشان را بچشانند... هر آینه شومی آن عصیان و خشم و خذلان حق تعالی در آن مردمان رسد، پادشاهی نیک از میان بردرد و شمشیرهای مختلف کشیده شود و خونها ریخته آید. پس از آن بندگان یکی را که از تقدیر ایزدی سعادت و دولتی حاصل شود او را حق تعالی براندازه او اقبالی ارزانی دارد و عقل و دانشی دهد که او بدان عقل و دانش زیر دستان خویش را هر یکی بر اندازه خویش بدارد. و هر یک را بر قدر او مرتبتی و محلی نهد» (نظام الملک، همان: ۵-۶)

از نظر خواجه نظام الملک قدرت شاه در وهله نخست متکی به عنایت و اقتدار الهی و در وهله دوم به توانایی خود او در کسب قدرت سیاسی است که در این کار هم خدای توانا باور اوست. شاه به منزله ابراز اراده خداوند است که در تحولات سیاسی مطابق وظایف الهی عمل می کند پادشاه مردم ناسپاس این است که از نعمت پادشاهی قدرتمند و مصلح محروم بمانند خشم خداوند چون فاجعه، مصیبت و آشوب روزگار ظاهر می شود و رحمت پروردگار آنگاه پدیدار می شد که مردی به سلطنت برسد که نظم و صلح برقرار کند.

از اینرو در این نظام الهی اجتماع سیاسی همه چیز سر چشمه اثر از مشیت پروردگار است و قدرت شاه هم ناشی از اقتدار مطلقه اوست. خواجه نظام بهنگام بحث از سلطانی که استقرار مبانی فرمانروایی، مطیع ساختن گردنکشان و مهیا کردن موجبات صلح و آرامش مردم به اجرای اراده الهی موفق می شود، نظری به اقدامات مراقبت آمیز دودمان سلجوقی دارد. سلسله ای که بر اوضاع تسلط یافته و پایه های دولت منظمی را ریختند. خواجه نظام الملک در مقام دفاع از قدرت ملسط پادشاه سه محمل بهم پیوسته را ارائه می کند. عنایت و تأیید الهی، نبض قدرت و وراثت. وی بر اصل وراثت تأکید کرده و از دیدگاه او منصب پادشاهی میبایست به آیین ایران باستان از پدر به فرزند منتقل شود و و با این مدعا شاهان سلجوقی منصب پادشاهی را از نیای بزرگ خود به ارث برده اند (شریف، همان: ۲/۲۳۰).



بدین جهت بر طبق میل و آرزوی ملک‌شاه که علاقه وافری داشت تا نسب خویش را به افراسیاب برساند عمل می کند و نسبت او را به افراسیاب می رساند. خواجه در آغاز کتاب در این باره نوشته است:

«خداوند عالم، شهنشاه اعظم را از دو اصل که پادشاهی و پیشروی همیشه در خاندان ایشان بود و پدر بر پدر همچین تا افراسیاب بزرگ پدیدار آورد و کرامتها و بزرگیها که ملوک جهان از آن خالی بودند آراسته گردانید» (نظام الملک، همان: ۷) بدین ترتیب نظام الملک در مقام توضیح ماهیت قدرت سیاسی موضعی سلطنت طلبانه اتخاذ می کند و با بیان انتصاب الهی و حکومت موروثی توجهی به انتخاب مردم ندارد و به نوعی سلطنت مطلقه را در اجتماع تجویز می کند.

#### رابطه میان پادشاه و مردم (سلطنت مطلقه)

از دیگر نظریات سیاسی نظام الملک دیدگاه او پیرامون رابطه میان پادشاه و مردم می باشد. چنانکه بیان شد شالوده تحلیل سیاسی سیاستنامه نظریه شاهی آرمانی ایرانشهری است. پادشاه برگزیده ایزد است و نخستین صفت چنین پادشاهی عدل است که خود نوع بر فره شاهی است. پادشاه عادل را از یکسو صاحب فر ایزدی می داند و می نویسد:

«اما چون پادشاه را فرالهی می باشد و علم با آن یار باشد، سعادت در جهانی بیابد.»

(نظام الملک، همان: ۸۹)

و از سوی دیگر پادشاه را با کدخدای جهان مقایسه می کند:

«و سلطان کدخدای همه جهان باشد و همه پادشاهان زبردست او باشند» (همان: ۱۹۵)

با چنین مقایسه ای تفاوت میان پادشاه فرمند و سلطان از میان رفته و با مشروعیت مضاعفی که به خلافت و سلطنت اعطاء می شود، قوام نیز مییابد. هیچ فردی از وضع و شریف حق ندارد سر از چنبر اطاعت چنین خلیفه ای که مشروعیت از دو سو دارد بیرون آورد و خواجه نظام الملک در مقام توجیه چنین نظریه ای حتی از جعل تاریخ و تهمت نیز نمی ندارد و برای مثال در فصل سوم سیاستنامه آنجا که سخن از یعقوب لیث و خلیفه بغداد است به یعقوب لیث که سر از چنبر اطاعت بیرون کرده بود و نافرمانی و عصیان پیشه نموده بود تهمت می زدند که در شریعت اسماعیلیان شده و بر خلیفه بغداد دل بد کرده:

«و یعقوب لیث از شهر سیستان خروج کرد و جمله سیستان بگرفت و به خراسان آمد و خراسان بگرفت و از خراسان به عراق آمد و جمله عراق را بگرفت، و داعیان مر او را بفریفتند و در سر در بیعت اسماعیلیان آمد و برخلیفه بغداد دل بد کرد» (همان: ۱۵)

نتیجه منطقی چنین نظریه‌ی پیرامون سلطنت و خلافت ایجاب می‌کند که رعیت به منزله گله سلطان باشد و خواجه نظام الملک در فصل چهارم سیاستنامه تحت عنوان حکایتی از بهرام گور و وزیر خاین سخن بهرام گور را نقل می‌کند که رعیت ما رمه ماند و وزیر ما امین ما و احوال مملکت و رعیت سخت آشفته می‌بینم». (همان: ۳۳)

البته هر چند رعیت می‌بایست تابع سلطان باشد لیکن سلطان عادل نیز می‌بایست با رمه خود با عدالت رفتار کند و از این رو نیز در سیاستنامه نظام الملک در ادامه همان بحث بهرام گور می‌بینیم که وی به بی‌عدالتی و زیرش در حق رعیت پی می‌برد و او را معزول می‌کند. (همان: ۳۵).

اطاعت از فرمانروا و گردن نهادن به اقتدار سلطنتی موضوعی است که در رساله وصایا نیز از آن سخن رفته است. خواجه در این باب بیان می‌کند:

« خدای عز شأنه اطاعت واجب است و پادشاه را اطاعت. چون این فرمانبرداری عموماً بر عامه خلائق مفروض باشد و خصوصاً بر مخصوصان و مقربان به طریق اولی، خاصه بر آن کسی که در ملک و مال زمام کار و عنان اختیار در قبضه اقتدار او سپرده باشد». شاه چون قدرت منتخب الهی شایسته اطاعت رعایا کشور است به عبارتی دیگر خواجه نظام توفیق پادشاه در استقرار فرمانروایی را نشانه تأیید الهی اقتدار او برای بندگان می‌داند و اینطور استدلال می‌کند که اول باید دانست که بی‌توفیق الهی و تأیید سماوی هرگز کسی آمر و ناهی نتواند شد و اگر چه استیلا و تسلط را جهات و اسباب متعددی باشند لیکن شک نیست که در حقیقت همگی راجع به این توفیق و تأیید می‌باشد.

خلاصه کلام اینکه بی‌آنکه مشروعیت پادشاه را مورد سوال قرار دهند موظف اند از او اطاعت کنند. اگر اجتماعی سیاسی دستخوش بی‌نظمی و هرج و مرج شود خواجه آن را ناشی از فرمانروایی ناروای شاه نمی‌داند بلکه سعی می‌کند آن را نتیجه اعمال بد مردمان قلمداد کند لذا بی‌شک خواجه به اصل اطاعت محض و بی‌چون و چرای مردم معتقد

است. و از حیث اخلاقی هیچ شائی برای مقاومت آنها در برابر اقتدار سلطنتی قابل نیست و لامحاله چنین نظریه‌ی تنها به دفاع از سلطنت مطلقه می انجامد و قدرت پادشاه نیز مطلق العنان می گردد. (شریف، همان: ۲۳۱-۲۳۳).

### ابزارهای حفظ قدرت سیاسی

#### الف) تمرکز قدرت

خواجه نظام الملک در شرایطی نظریه سیاسی خود را ساخته و پرداخته می‌کرد که ناگزیر از تمسک به حکومت مطلقه بود. وی از یک سو در صدد بوده تا فکر عام پسند پادشاهی را در سرزمین های مفتوح سلجوقیان رواج دهد و از سوی دیگر خواسته تا آرمان ایرانی سلطنت مطلقه را جایگزین مفهوم رهبری قبیله‌ی ترکان کند. نهاد رهبری قبیله‌ای که در میان ترکان سلجوقی رایج بود با پیشرفت سیاسی آن مرحله سلجوقیان سازگاری نداشت چرا که سلجوقیان در اندک زمانی تمام ملوک الطوائف را محو کرده و بنیادشان را برانداخته بودند و در تمام ایران رایت سلطنت برافراشتند و حتی ممالک مجاور آسیای را تسخیر کرد و از آن همه یک کشور پهناور به وجود آورده بودند که مرکز آن ایران بود. (حلبی، همان: ۲۷۶).

او به همت طغرل بیک و بازماندگان او یعنی آلپ ارسلان و ملک‌شاه سلجوقی قلمرو آنان چنان وسعت یافته بود که در سایه تدبیر خواجه حوزه اقتدار آنها به حدود مملکت ساسانیان رسیده بود. (راوندی، همان: ۳۳۶/۸)

لیکن همین گرایش به طرف پراکندگی و عدم تمرکز میان رهبریت ترکان نقطه ضعفی در ساخت حکومتی سلجوقیان محسوب می شد. اصول حکومت قبیله‌ی و قدرت سیاسی در چهارچوب آیین ها و سنن قبایل موجود توانایی اداره امور سرزمینهای پهناور امپراطوری سلجوقی را نداشت از این رو نظام الملک سعی کرد سازمان سیاسی و قبیله‌ای سلجوقیان را دگرگون کرده و با ضرورت‌های پادشاهی دامن گستر هماهنگ کند و قدرت سلجوقیان را به قدرت خود کامه متمرکزی که برای حکومت قاطع آن روزگار ضرورت داشت تبدیل کند.

در نزد خواجه با توجه به اوضاع و احوال عصر او انگاره پادشاه ایرانی با اصول

حکومت فردی اش از هرگونه نهاد حکومت دیگری که با اتکاء به آراء مردم قوام یافته باشد، بهتر بود. خواجه نظام در پی آن بود که پادشاه مطلق العنان در برابر ترکمنهای چادرنشین پابرجا بایستد و قدرت متمرکز را جایگزین قدرت رهبران قبیله‌های کوچک و پراکنده غز کند. از همین روست که وی در سیاستنامه به پادشاهش بشارت می‌دهد:

« چون از سعادت آسمانی روزگار نحوست بگذرد و ایام راحت و ایمنی پدیدار آید ایزد تعالی پادشاهی پدید آورد عادل و عاقل از ابنای ملوک و او را دولتی دهد که همه دشمنان را قهر کند و عقل و دانش دهد که اندر همه کارها تمیز کند»

البته در کنار تلاش خواجه نظام برای ایجاد قدرت متمرکز و سلطنتی فردی که مفهومی آشنا در نظر ایرانیان بود سلجوقیان هنوز با این اصل از حکومت و اداره کشور بیگانه بودند. (شریف، همان: ۲۳۴)

یکی از رسوماتی که ترکان سلجوقی در ایران و حتی در تمامی شرق دنیای اسلامی متداول کردند این بود که به افراد قشون به جای پرداخت حقوق و عطایا و یا بعنوان قسمتی از آن اقطاع لشکری داده شود. اقطاع زمینی بود که بعنوان قطیعه می‌دادند و ملک رقبه آن شخص میشد و به ارث به فرزندان او می‌رسید. در عصر سلجوقیان رسم اقطاع بسیار شایع بود لیکن منجر به این نشد که زارعین و رعایای ده نیز برده صاحب اقطاع شوند و وابسته به ملک او باشند (مینوی، ۱۳۵۸: ۲۳۲/۲).

نظام الملک به این نظام گسترش بخشید و بدین طریق می‌کوشید تا با بسط قدرت پادشاه به عنوان بزرگترین زمینداران، موجبات تسلط کامل او را بر گرایشهای ملوک الطوائفی که از مقتضیات نظام زمینداری بود، فراهم آورد و همین مقصود، خواجه را به پیشنهاد نظریه مالکیت ارضی سوق داده است. نظریه او با اندیشه سلطنت مطلقه به خوبی سازگاری داشت.

وی در این رابطه در فصل پنجم سیاستنامه بیان میکند:

«مقطعان که اقطاع دارند، باید بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن نیست که مال حق که بدیشان حواله کرده اند از ایشان بستانند بوجهی نیکو، و چون آن بستند، آن رعایا، به تن و مال و زن و فرزند و ضیاع و اسباب از ایشان ایمن باشد، و مقطعان را برایشان سیبیلی

نبود. و رعایا اگر خواهند که به درگاه ایندو حال خویش را باز نمایند مر ایشان را از آن باز ندارند. و هر مقطعی که جز این کند دستش کوتاه کنند و اقطاعش بازستاند و با او عتاب کنند تا دیگران عبرت گیرند». (نظام الملک، همان: ۴۴)

خواجه همچنین در پی تغییر در مفهوم سنتی قبایل سلجوقی از مالکیت ارضی بود چرا که در نزد آنها زمین ملک مشترک قبیله آنها بود که هر زمان می خواستند می توانستند آن را تصرف کنند و این مسئله با اصول اداری امپراطوری متمرکز که در حال شکل گیری بود تعارض داشت. از نظر خواجه اساس کار در این بود که هم اراضی و هم رعایا تحت سلطه متمرکز سلطان در آیند:

«مقطعان را به حقیقت باید دانست که ملک و رعیت همه، سلطان راست. منقطعان بر سر ایشان، و والیان همچنین چون شحنه بی اند، با رعیت همچنان روند که پادشاه با دیگر رعایا ناپسندیده باشند و از عقوبت پادشاه و عذاب آخرت ایمن باشند» (همان: ۴۴). به هر جهت نظام الملک در سیاستنامه اصرار در ضرورت محدود کردن حقوق مقطعان دارد. و در عین حال نظارت حقوقی سیاسی دولت مرکزی را بر آنان جهت تمرکز قدرت سیاسی و اداری در نهاد سلطنت و پادشاه لازم می شمرد.

## ب) عدالت

مفهوم عدالت در تاریخ اندیشه های سیاسی اهمیت خاصی دارد چرا که از مفاهیم بنیادی فلسفه های سیاسی قدیم و اندیشه سیاسی جدید است. از اینرو می بینیم که سرآغاز گفتار افلاطون در کتاب جمهوری، مسئله عدل است و یا ارسطو در کتاب اخلاق نیکوماخوسی (nicomachian) به بررسی مفهوم عدل و انواع آن می پردازد (عنایت: ۳۲-)

(۶۵)

و در مشرق زمین نیز ابونصر فارابی از این مفهوم سخن به میان آورده است لیکن عدالت در نزد او و به طور کلی در فلسفه های سیاسی قدیم به نظمی توجه دارد که در مجموع آفرینش حاصل شده و لذا در این نظم توسط رئیس مدینه و تبعیت از آن، رعایت عدالت را به دنبال دارد در حالیکه در سیاستنامه ها عدالت در درون مقوله ای مورد بحث قرار می گیرد که توجه به سلطه سیاسی دارد و نه فضیلت و سعادت در جامعه، چون اساس

سیاستنامه‌ها به مسأله حفظ قدرت سیاسی (domination) مربوط می‌شود و عدالت نیز به مثابه وسیله بی‌جهت حفظ جامعه سیاسی و عامل رواج صلح و سعادت میان مردم می‌باشد. از این روست اگر چه عدل در نزد افلاطون به عنوان یکی از فضایل چهارگانه‌ی که نزد یونانیان ارج خاصی داشته مطرح شود و حتی فضیلتی محسوب می‌شود که در پرتو آن صاحبان سه فضیلت دیگر یعنی حکمت، شجاعت و عفت، به کار خویش مشغول می‌شوند. (همان: ۳۵-۳۶)

از دیدگاه خواجه نظام الملک عدل به عنوان فضیلت عادی سیاسی تلقی می‌شود (لمپتون، ۱۳۵۹: ۳۵). وی در سیاستنامه در باب عدل سخن بسیار گفته است و توجه وی به عدالت به خاطر پایداری و ثبات حکومت است که از آن ناشی می‌شود. از اینرو نظام الملک ابتدا به سنت و سیره قدیم توجه می‌کند و بیان می‌دارد که در تمامی روزگار از زمان حضرت آدم (ع) تا کنون عدل برقرار بوده و کوشش براین بوده مملکت قوام یابد و یا در جای دیگر رضایت حق تعالی را در احسان و عدلی می‌داند که میان مردمان گسترده شود. لیکن تمامی این سخنان و تأکید بر عدالت معطوف به بقای ملک و مملکت است و نه بر پا داشتن عدالت:

« چون دعای خلق به نیکویی پیوسته گردد آن ملک پایدار بود و هر روز زیادت باشد... که گفته اند بزرگان دین الملک ببقی مع الکفر ولا ببقی مع الظلم معنی آن است که ملک با کفر بیاپید و با ستم نیاید» (نظام الملک، همان: ۱۰)

خواجه نظام الملک در سیاستنامه در باب عدل، سخن بسیار رانده است و علت آن از هم گسیختگی نظام امور ایران زمین با آمدن ترکان و سلطه آنان بود در این میان خواجه برای بیان شیوه‌های اجرای عدالت از پادشاهان ایران باستان داستانها و حکایتها نقل می‌کند برای مثال بر عدالت و دادگری خسرو انوشیروان تأکید می‌کند و با ذکر داستان این که خسرو انوشیروان دستور داده بود تا سلسله‌ی سازند و جرس ما در آویخته به طوری که حتی دست کودک هفت ساله نیز به آن می‌رسید تا مردم بتوانند به راحتی تظلم و دادخواهی کنند و پس از ذکر ادامه حکایت چنین نتیجه می‌گیرد که با این سیاستی که انوشیروان به کار بست تمامی مملکت پابرجا و استوار بود و دست تعدی گران و متجاوزان

از تجاوز به حقوق مردم کوتاه شد و مردم در آسایش به سر می بردند بطوریکه با گذشت هفت سال کسی به درگاه پادشاه دادخواهی نکرده بود. در نهایت نظام الملک بیان می کند که عدالت و دادگری موجبات دوام و قوام حکومت و قدرت، و . ظلم و ستم گری زمینه ساز زوال و بی ثباتی حکومت را فراهم می کند.

### ج) قوه نظامی

از عمده ترین ارکان سیاسی کشور قوه نظامی و سپاهی آن می باشد که ارتباط داریم با سلطان داشته و سلطان در رأس چنین دستگاهی قرار دارد. قدرت و عظمت سلطان به وسیله این قوه ظاهر می شود حفظ امنیت داخل کشور و مراقبت و کنترل مرزها و سرحدات کشور و دفع تهاجمات بیگانگان از مهمترین وظایف سپاهیان می باشد. بدین ترتیب یکی از محسوس ترین ابزار قدرت همین نیروهای نظامی و سپاهیان می باشند که در هر عصری ساخت و ترکیب آنها متفاوت است. در عصر سلجوقیان همانند دوره سامانیان و غزنویان برای تحکیم و پشتیبانی از قدرت سلطان گروهی به عنوان گارد ویژه از غلامان ترک نژاد به وجود آمده بود علاوه بر این سلاطین سلجوقی یک ارتش ثابت مرکب از غلامان، آزاد مردان و اجیران تشکیل داده بودند تا از اتکاء خود بر اردوهای ترکمانان که به همراه آنها وارد آسیای غربی شده بودند، بکاهند و سلطه خود را نیز بر آنان اعمال کنند. (گلوژنر، همان: ۲۵)

و حتی برای ممانعت از تعدی و دراز دستی این ترکمانان و برقراری نظم و نسق در مملکت نظام الملک به هنگامی که وزیر آلپ ارسلان سلجوقی بود سفرهای جنگی و لشکرکشی هایی را طرح ریزی می کرد تا سپاهیان ترکمان را در خارج ایران مشغول نماید. (مینوی، همان: ۲۳۶)

نظام الملک طوسی در سیاستنامه جهت استحکام و قوام قوای نظامی توصیه هایی را به سلطان ملکشاه می کند از جمله برای ایجاد ثبات با اطمینان در ارتش و پشت گرم کردن آنها و جلب محبت و همبستگی میان سپاهیان، تعیین قطعی مقرری لشکر را مطرح می کند و در این زمینه در فصل بیست و سوم سیاستنامه بیان می کند:

«لشکر را مال روشن باید کرد آنچه اهل اطاع اند، اندر دست ایشان مطلق و مقرر باید

داشت و آنچه غلامان اند که اقطاع داری را نشایند، مال ایشان پدیدار باید آورد. و چون اندازه آن پدید آید که چندین است وجه آن ببايد ساخت تا جمله می کنند، و به وقت خویش بدیشان می رسانند، و یا در سالی دو بار ایشان را پیش خویش باید خواند و بدیشان فرمایند رسانید، نه چنان که حوالت کنند به خزانه، با پادشاه را نادیده از آنجا پستانند. چه اولی آن باشد که پادشاه از دست خویش در دست و دامن ایشان کند. چه از آن مهری و اتحادی در دل ایشان برآید، به هنگام خدمت و کارزار سخت کوش تر باشند و ایستادگی کنند.»

نظام الملک درباره ترکیب لشکریان اشاره می کند که آنان نمی بایست از یک تبار و قوم باشند چون خطرزا هستند و عنصر شجاعت و تهور و رقابت در آنها قوی نمی گردد. لذا این قشر باید از اقوام و قبایل گوناگون انتخاب شوند که در آنها رقابت و سلحشوری و شجاعت به منصفه ظهور برسد. چنین سپاهی به گزند سلطان و تضعیف نظام سیاسی نمی پردازد بلکه در هر قوم توطئه بی مشاهده گردد خود بخود دیگر دستجات اقوام در صدد رفع و دفع آن بر می آیند.»

در این خصوص نظام الملک تحت عنوان اندر لشکر داشتن از هر جنسی می گوید:  
«چون لشکر همه از یک جنس باشند، از آن، خطرها خیزد، و سخت کوش نباشد و تخلیط کنند باید که از هر جنسی باشند.»

و در اینجا به رسم سلطان محمود اشاره می کند و می گوید:  
«عادت سلطان محمود چنان بوده است که از چند جنس لشکر داشتی چون ترک و خراسانی و عرب و هندو و غوری و دیلم. و هر شب در سفر از هر گروه معلوم کرده بودند و جایگاه هر گروه دیدار بودی، و هیچ گروه از بیم یکدیگر از جای خویش نیارستندی جنیید، تاروز به نزد یکدیگر پاس داشتندی و نخفتندی. و اگر روز جنگ بودی هر جنس از جهت نام و ننگ بکوشیدندی و جنگی هر چه سخت تر بکردندی، تا کسی نگفتی که فلان جنس در جنگ سستی کردند و همه در آن کوشیدندی که از یکدیگر به آیند. چون قاعده کار مردان جنگی چنین بودی، همه سخت کوش و نامجوی بودندی» (نظام الملک، همان:



آخرین نکته بی که نظام الملک درباره قوه نظامی کشور مطرح می کنند رعایت سلسله مراتب و نظم سپاهیان می باشد وی بیان می کند که سپاهیان حاجت های خود را می بایست از طریق فرماندهان طرح کنند تا حریم بین نظامیان حفظ شود: «هر حاجتی که لشکر را بود، باید که بر سرخیلان و مقدمان ایشان باشد، تا اگر نیکویی فرموده شود، بر دست ایشان بود، و بدان سبب ایشان را حرمتی حاصل شود، که چون مراد خویش خود گویند، به واسطه بی حاجت نیفتد و سرخیل را حرمتی نماند و اگر کسی را از خیل بر مقدم خویش دراز زبانی کند و یا حرمت او نگاه ندارد و از حد خویش بگذرد، او را مالش باید داد، تا مهتر از کهتر پدیدار باشد» (همان: ۱۸۸).

### شیوه های حفظ قدرت در سیاست داخلی

#### الف) بکار گماردند مأموران و عمال نیک و درست کردار و غافل نبودن از احوال آنان

پادشاه نه تنها مسئول اعمال خویش بلکه مسئول رفتار مأمورین دولتی در برابر مردم نیز می باشد. بهمین سبب خواجه نظام الملک یکی از اساسی ترین وظایف پادشاه را برگماری مأموران عالم، زاهد و درست کردار می داند که متقاضی عدالت ورزی سلطان و هم رفاه حال رعایا چنین باشد. چرا که همین عدالت است که از دیدگاه خواجه صلح و سعادت را برای کشور به ارمغان می آورد و ظلم و جور موجبات بی ثباتی و فروپاشی مملکت را فراهم می کند:

«و پادشاهان پیوسته از بهر عدل و مصلحت خلق، پرهیزکاران را و خدای ترسان را، که صاحب غرض نباشند، بر کارها گماشته اند تا به هر وقتی احوال می نمایند به درستی» (همان: ۷۱)، و به پادشاه اندرز می دهد که پیوسته مأموران خود را به رفتار شایسته با مردم فراخواند. اعمال را که عملی دهند. ایشان را وصیت باید کرد «تا با خلق خدای تعالی، نیکو روند و از ایشان جز مال حق نستانند و آن نیز به مدارا و مجاملت طلب کنند» (همان: ۲۹). از طرف دیگر پادشاه باید از نظارت بر احوال گماشتگان و والیان حکومت غافل نباشد. چرا که در این صورت هیچگاه آنان فکر خیانت نمی کنند چون می دانند اعمال آنها تحت نظارت است و اگر کسی از آنها خیانت کرد پادشاه باید پرفور او

را به مجازات برساند تا مایه عبرت دیگران شود. بدین ترتیب هم امور مملکت به درستی پیش می‌رود و هم از وقوع توطئه داخلی در امان است: «در همه وقتی پادشاه را از احوال گماشتگان غافل نباید بود و پیوسته از روش و سیرت ایشان برمی‌باید رسید، چون ناراستی و خیانتی از ایشان پدیدار آید، هیچ ابقاء نباید کرد او را معزول کنند و بر اندازه جرم او، او را مالش دهند تا دیگران عبرت گیرند و هیچکس از بیم سیاست بر پادشاه بدنیارد اندیشید» (همان: ۴۲). نکته دیگری که خواجه نظام الملک درباره کارگزاران حکومت بیان می‌کند تعویض و جایگزینی آنان برای جلوگیری از خطر شورش آنهاست چرا که وقتی عاملی حکومتی مدت مدیدی بر یک مسند باقی بماند رفته رفته جای پای خود را محکم کرده و ممکن است زمینه‌های عصبان علیه پادشاه را فراهم کند. یعنی وجود آنان بالقوه شورش را می‌باشد از اینرو پادشاه می‌بایست این خطر احتمالی را رفع کند.

«پادشاهان همیشه در حق ضعفا اندیشه‌ها داشته‌اند و در کار گماشتگان و مقطعان و عاملان احتیاط کرده‌اند از بهر نیکنامی این جهان و رستگاری آن جهان، و هر دو سه سالی عمال و مقطعان را بدل باید کرد، تا ایشان پای سخت نکنند و حصنی نسازند و دل مشغولی ندهند و با رعایا نیکو روند، و ولایت آبادان بماند». (همان: ۲۵۸).

### ب) ندادن دو شغل به یک نفر و یک شغل به دو نفر

یکی از مسائلی که موجب اخلال در امر حکومت و مملکتداری می‌شود بیکار ماندن عده‌یی از رجال دیوانی بود. مردمانی که تحصیل سود و معرفت کرده بودند و آشنا به طرز اداره حکومت بودند و کاری جز این از دستشان بر نمی‌آمد و چنانچه اینان بیکار و بی‌وسیله معاش می‌ماندند ناچار تجمع نموده و تدبیری جهت تغییر اوضاع و احوال موجود، می‌کردند. که همه اینها مطول دادن بیش از یک کار به هر فرد بود و بدین ترتیب مشاغل دیوانی در دست عده معدودی جمع می‌شد (نظام الملک، همان: ۲۵۸). لذا برای پیشگیری از چنین معضلی نظام الملک بیان می‌دارد که صاحب منصب مملکتی نباید در شغل داشته باشد و یا اینکه در شغل به یک فرد واگذار شود که در هر دو مورد مقاسدی از برای مملکت حاصل می‌شود چرا که وی پی برده بود که در دولت سامانیان از ارجاع چندین شغل به یک نفر و بیکار ماندن چندین نفر از این رهگذر چه آفتها بروز کرده و

نمی خواست که عین آن احوال برای سلطنت ملک شاه پیش آید:

«پادشاهان بیدار وزیران هوشیار، به همه روزگار، هرگز در شغل یک مرد را نفرموده اند و یک شغل دو مرد را، تا کارهای ایشان به نظام و بارونق بودی. از بهر آنکه چون دو شغل یک مرد را فرمایند همیشه از این دو شغل یکی بر خلل باشد و با تقصیر و چون نیک نگاه کنی، هر آن کسی که او در شغل دارد همواره هر دوشغل بر خلل باشد و او مقصر و ملامت زده... و باز هر گاه که دو مرد را یک شغل فرمایند. آن بدین انکند و این بدان، همیشه آن کار ناکرده اند... و امروز مردم هست که بی هیچ کفایتی که در او هست ده عمل دارد... و باز مردان کافی و شایسته و معتمد و کارها کرده محروم گذاشته اند. و در خانه ها معطل نشسته اند و هر گاه که مجهولان و بی اصلاان و بی فضلان را عمل فرمایند... و معروفان و فضلان و اصیلاان را معطل و ضایع بگذارند و یکی را پنج شغل فرمایند و یکی را یک عمل نفرمایند، دلیل بر نادانی و بی کفایتی وزیر باشد پس این طایفه چون امید از آن دولت بردارند، بدسگال دولت شوند عیبها که در عاملان و دبیران و نزدیکان پادشاه دانند بر صحرا افکنند و به سمع پادشاه نرسانند و یکی را که با آلت تر باشد و سپاه و خواسته دارد در پیش دارند و بر پادشاه بیرون آیند و مملکت را آشفته دارند چنانکه در روزگار فخرالدوله کردند (نظام الملک، همان: ۲۴۵-۲۵۸).

## نتیجه گیری

با توجه به تعلق خاطر نظام الملک به اندیشه ایرانشهری که بر وحدت دین و ملک پای می فشرد و اضطراب در یکی را باعث خلل در دیگری به حساب می آورد، مفهوم بنیادین تحلیل خواجه شاه بود و او را برگزیده خدا و منشأ امنیت می دانست و سیاستنامه را با معرفی شاه به عنوان برگزیده خداوند و متمایز از دیگر انسان ها شروع کرد و برایش به عنوان دارنده قدرت دنیوی و محور نظام سیاسی، مشروعیت مستقیم و بلاواسطه ای قائل بود. در نتیجه، در برابر هر خطری که تهدیدش می کرد، به شدت حساس بود و از میان تمامی خطرات، آنچه بیش از همه خواب از دیدگانش می ربود، تحرکات اسماعیلیان نزاری بود. او در مقام وزیری شافعی مذهب که متولی اداره کشور و برقراری نظم و امنیت بود، نمی توانست چشم بر اقدامات رعب افکن پیروان این فرقه بیند؛ و از آنجا که به تأسی از سنت سیاسی ایران باستان، دین درست و پادشاه را دو بنیان مهم جامعه می دانست و نزاریان نیز طبق نظر خواجه نه به دین درست و نه پادشاه وقت معتقد بودند، با علم به این که در جامعه دینی آن روزگار، بدترین صفت دشمنان ملک که به خاطرش مستحق سرکوب و نابودی شوند، «بددینیه است. با این سلاح به مصافشان رفت. و مذاهب به غیر از «دو مذهب نیک و بر طریق راست حنفی و شافعی را، هوی و بدعت و شبهت» معرفی کرد.

## فهرست مطالب

۱. ابن طقطقی (۱۳۶۷)، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، شرکت علمی و فرهنگی
۲. باسورث و دیگران، ادموند کلیفورد (۱۳۸۱)، سلجوقیان، ترجمه یعقوب آژند، تهران، انتشارات مولی
۳. بویل، جی (۱۳۶۶)، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر
۴. بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳)، آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران، امیرکبیر
۵. پورداوود، ابراهیم (۱۳۵۶)، یادداشت های گاهان، به کوشش ابراهیم فره وش، تهران، دانشگاه تهران
۶. حلبی، علی اصغر (۱۳۷۲)، تاریخ اندیشه های سیاسی در ایران، تهران، انتشارات بهبهانی
۷. خسروبیگی، هوشنگ (۱۳۷۳)، اندیشه های خواجه نظام الملک طوسی در سیاست نامه، تهران، مجله شماره ۷۲، کتاب ماه و جغرافیا
۸. خواندمیر (بی تا)، دستورالوزراء، تهران، اقبال
۹. راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۷۴)، راحة الصدور و آیه السور در تاریخ آل سلجوق تصحیح محمد اقبال با حواشی مجتبی
۱۰. رستم و ندی (۱۳۸۸)، اندیشه ایرانشهری در عصر اسلامی، تهران، امیرکبیر
۱۱. زیدان، جرجی (۱۳۳۳)، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، امیرکبیر
۱۲. شریف، میان محمد (۱۳۷۳)، تاریخ فلسفه در اسلام، ترجمه عبدالحسین آذرننگ، تهران، مرکز نشر دانشگاهی
۱۳. طباطبایی، سید جواد (۱۳۵۷)، خواجه نظام الملک طوسی، گفتار در تداوم فرهنگی ایران، تهران، نگاه معاصر
۱۴. طوسی، نظام الملک (۱۳۴۰)، سیاست نامه، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، ترجمه و نشر کتاب
۱۵. عنایت، حمید (۱۳۶۵)، اندیشه های سیاسی در اسلام معاصر، تهران، خوارزمی
۱۶. کلوزنز، کارلا (۱۳۶۳)، دیوانسالاری در عهد سلجوقی، ترجمه یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر
۱۷. مینوی خرد (۱۳۸۰)، ترجمه احمد تفضلی، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، قومس.

